ضرورت نگاه نظام‏مند به الگوى شخصيت زن مسلمان چالش‏ها و بايسته‏ها (2)

فريبا علاسوند

پيش درآمدى بر ضرورت طرح نظام مند الگوى شخصيت زن مسلمان

مكاتب متعدد الهى يا بشرى، در هر زمينه و در هر زمان، به وضوح نشان داده‏اند كه ارائه هر برنامه عملى و هر الگوى قابل اجرا بر اساس محوريت انسان، سخت مبتنى بر نوع نگرش آن مكتب به انسان و تعيين جايگاه و موقعيت او در هستى است.

در اولين گام مى‏بايست تعريف خود از هويت و نحوه ارتباط انسان با فضاى پيرامون را معلوم كرد تا بتوان ساز و كارهاى مختلف را بر اساس آن مكتب خاص توصيه نمود. در غير اين صورت، هيچ تفكرى قادر به الگوسازى براى آدمى نيست. پس از الگو سازى است كه اين ديدگاه بنيادين در زمينه عمل - يعنى مجموعه قابليت‏هاى فرهنگى، اقتصادى، سياسى و اجتماعى - راهكارهاى خود را پيدا مى‏كند و متناسب با آن، داورى لازم را ارائه مى‏دهد.

در مباحث بعد، به تفصيل به اين نكته خواهيم پرداخت كه پيوند دادن مكاتب مختلف به يكديگر در امور جهان شناختى و ايدئولوژى‏ها، خبط آشكارى است كه در عصر تجدد براى برخى ملل رخ داده است و از سويى، تعلقات متعددى به ديدگاه‏هاى بنيادين يا مجموعه فرهنگ خود داشته و از جانبى ديگر برق توسعه، ديدگان آنان را مسحور كرده است.

در دنياى مدرن، تجدد تمام زمينه‏ها را با تناوبى نسبتاً قابل پيش بينى در نور ديده و هيچ عرصه‏اى از سلطه انديشه مدرنيته مصون نمانده است و اين خود بهترين دليل بر اين است كه گونه‏اى از نگاه به تكوين و چهره هستى و خصوصاً آدمى و تفسير آن، دست در گونه‏اى خاص از نحوه زندگى، ارتباطات و قوانين و نواميس آن دارد. غفلت از اين معنا، در ملل فوق الذكر كه پيش فرض‏هاى تجدد را در يك بستر طبيعى تجربه نكرده‏اند، موجب دگرديسى پرجهش و بى انضباطى شده است كه ناهمخوانى بين مبانى جهان شناختى و برنامه‏هاى عملى و الگوى مختلف فرهنگى، اجتماعى، سياسى و اقتصادى را فراهم مى‏آورد.

عده‏اى اين معنا را زود دريافته و عده‏اى ديگر به هيچ قيمتى حاضر نيستند كه خود را از مواهب توسعه بى بهره سازند، لذا دست از مبانى مى‏شويند و يا به رغم استفاده از اين مواهب، با اعلان جنگ به مظاهر توسعه و دنياى مدرن، خود را در تناقضى آشكار رها مى‏سازند.

در اين ميان، گفت وگو پيرامون طرحى جامع براى نظام شخصيت زن، قبل از آن كه سخن از زن باشد، بحث از انسان است و در عين حال وامدار قالب زنانگى او است. به عبارت ديگر، هر تفسيرى از انسان نگاهى به زن است؛ چرا كه هيچ گاه نمى‏توان از قالب جسمانى و انوثت او به عنوان ركن اساسى بقا و ادامه حيات در چرخه طبيعت، اغماض نمود.

پس از آن كه ضرورت طرح مباحث بنيادين را پذيرفتيم، بايد متوجه باشيم كه ارائه مطالب نظرى و تئوريك نبايد آن چنان فربه طرح شود كه از واقع بينى عناصر و مؤلفه‏هاى تحقيق بكاهد و الگو را از دسترس انسان آزمون طلب به كلى خارج سازد و اين خود خصيصه نگاه نظام‏مند به مباحث زنان است كه ما برآنيم مقصد تحقيق خود را رسيدن به آن قرار دهيم.

نگاهى به مبانى نظرى و معرفتى مباحث زنان‏

الف) هويت انسانى داشتن زن‏

به نظر مى‏رسد، انسانيت به معناى فلسفى از حوزه علوم تجربى خارج است؛ چرا كه تعريف مورد نظر از انسان، تعريفى است كه به باطن گرايش دارد؛ گر چه مظاهر او از افعال ارادى، موضع‏گيرى‏هاى عقلانى و گرايشات مثبت يا منفىِ اخلاقى حس كردنى است و بعضى گرايشات غير مادى او را مى‏توان به وسيله علوم عقلى و شناختى درك كرد.

بنابراين تعريف انسان را بايد از مكاتبى اخذ نمود كه داعيه كشف باطن و توصيف درون را بر عهده دارند. جهت اختصار، مبناى خود را در اين مبحث نگاه دينى اسلام قرار مى‏دهيم و مى‏گوييم: آدمى در اين نگرش داراى جوهرى است فرامادى كه مى‏تواند از تنگناهاى مادى بگريزد و يا به قوانين قرار دادى تن در دهد.

انسان تنها موجود در اين عالم ماده است(1) كه مى‏تواند خود را در حوزه تكليف و قانون قرار داده، تشريع و تقنين را بپذيرد و هموست كه بن مايه شخصيت انسانى خود را از انگاره‏اى به نام فطرت مى‏گيرد؛ فطرتى كه سوار بر مركبى به نام طبيعت است. انسان در حالى كه هم به خوبى‏ها و هم به بدى‏ها آگاه است، مى‏تواند به جاى پذيرفتن فرمانروايى عقل و فطرت پاك، حاكميت طبيعت را در سرزمين وجود خود بپذيرد.

غرض آن كه اين‏ها همه از مزاياى هويت انسانى، يعنى روحانيت و جنبه غير مادى اوست. اين هويت كه از وزش نفخه الهى در اقليم وجود او روييده، آن روى سكه خداشناسى است كه اگر ساييده گردد و رخ ننمايد، بسى از نمايش اصلى خود كه خدانمايى و خداجويى است، دور مى‏گردد. در آن چه گذشت، هيچ تفاوتى بين زن و مرد ديده نمى‏شود و به عبارت معروف، «روح انسانى نه زن است و نه مرد».

ب) هدف‏مند بودن انسان‏

در اين ديدگاه، انسان در خلأ رها نشده است. هر معرفتى نسبت به او و ارائه هر حقى براى او و بيان هر تكليفى بر عهده او، همه و همه در ارتباط با مبدأ و مقصد شكل مى‏گيرد.

انسان از حسن اتفاق در طبيعت قرار نگرفته است، بلكه بر اساس تقويمى احسن و اراده‏اى بى خطا در منظومه ماديت و معنويت، بيت الغزل گشته و اگر اين ارتباط با مبدأ و مقصد حفظ شود، جهانى تحت تسخير اراده او قرار مى‏گيرد.

ج) انسان و تعاملش با طبيعت(2)

در اين منظر متعالى، ارتباط انسان با جهان طبيعى يعنى حيات گياهى و جانورى و اشكال بى‏جان ماده، يك ارتباط تسخيرى است، نه فقط تصرف تكنولوژيك.

مدرنيته آدمى را در برخورد با طبيعت، موجودى متصرف معرفى مى‏كند كه هر آن چه را در مسير تجربه درآيد، به بند خود در آورده و چهره آن را دگرگون مى‏سازد. ولى واقعيت اين است كه طبيعت مقهور انسان عصر تجدد نيست؛ چرا كه تمام چهره خود را يك باره به بشر نشان نمى‏دهد. با يك نگاه دقيق و جامع مى‏توان دريافت كه در جنگ انسان با طبيعت، طبيعت فاتح ميدان است.

شاهد مدعا، مهار نشدن آثار و تبعات تكنولوژى و فن آورى است. آرى فقط آن گاه كه تمام اين سنت‏ها خود را در مصحفى روشن به انسان بنمايانند، عنان اختيار آن‏ها را مى‏توان به دست گرفت و روح تسخير در سراسر هستى دميد. اين‏ها همه يعنى ضرورت پيوندى وثيق بين اين در راه مانده و آن مبدأ و مقصد. اين روند كه راه خود را با شتاب به سوى مقصد طى مى‏كند، دستان خود را در دست ديگر همنوعان گذاشته و حتى فرياد وحشت آور و تنها كننده اومانيسم او را از جمع نرهانيده است.

د) انسان اولين ظهور مدنيت‏

اين موجود كه گوشه عزلت و تنهايى را بر نمى‏تابد، نخستين پاسخ به تمناى مدنيت را وامدار قالب جسمانى خويش است كه وى را محتاج به ديگرى كرده است و اين اولين ديگر، همسر است.

از اين جا قصه زن بودن و مرد بودن و به تبع آن زوجيت شروع مى‏شود و زن در اين گردونه، محور انس و مايه سكونت و قرار است. نتيجه آن كه اگر نتوان مدنيت را از صورت مسأله حيات بشرى كسر نمود، نمى‏توان در هيچ طرح و برنامه‏اى از قالب جسمانى آدمى صرف نظر كرد و براى مرد منهاى زن و يا زن منهاى مرد الگو و قانون ارائه نمود.

ما مدعى هستيم كه دين مبين اسلام اين همه را با هم ديده و براى زن در وهله اول، به عنوان انسان و در وهله دوم، به عنوان زن نظريه‏پردازى كرده است و از اين راه بايد برنامه عملى آن را استخراج نمود.

تعاملات ياد شده فراتر از حوزه محدود خانواده، تمام جامعه را در مى‏نوردد و بر همين اساس، سطح تقنين و شريعت گسترده مى‏گردد.

ه)انوثت و ذكورت يك واقعيت عام‏

قانون گذارى كه بدون گذار از كتاب تكوين راه حل ارائه كند، به مانند پزشكى مى‏ماند كه نمى‏داند براى كدامين مريض و با كدامين درد نسخه مى‏پيچد. در اين نگاه، زن بى آن كه فاقد كمالات انسانى باشد، از پوششى به نام زن بودن با تمام لوازمش بهره‏مند است كه هم در مقام ارزش گذارى‏ها و هم در مقام بيان تكاليف و حقوق بايد مورد ملاحظه باشد. اين لباس از آن دست پوشش هايى است كه نمى‏توان آن را به كنارى نهاد؛ چرا كه اگر نخواهى زن باشى، ناگزير مرد هستى و گرنه بدون هيچ تمايل، علاقه، كنش و انگيزه و تجاذبى رها گشته و بيش از آن كه يك جاندار باشى، يك جمادى! و بلكه جماد هم نيستى؛ چرا كه جمادات نيز از شمول قانون زوجيت مستثنى‏ نيستند.

چه كسى ما را مى‏شناسد؟!

به واقع چه كسى ما را مى‏شناسد؟ كجاست او كه با تمام ناپيدايى در تمام اقاليم وجود حاضر است و هيچ ساحتى از حضور او غايب نيست؟ كجاست او كه تمام خواسته‏ها، علايق، آرمان و سلايق اين قالب جسمانى را مى‏شناسد و غث و سمين نيازها را به هم گره مى‏زند؟ آن چنان كه هيچ نيازى فربه‏تر از آن چه كه بايد باشد، نيست و هيچ ميلى اميال ديگر را فرتوت و ناتوان نمى‏سازد.

مدعاى ما اين است كه او خداست و دين او به سان يك نظام، بازتاب موزون و پژواك منطقى تمام اين تكوين هزار توست.

چرا دين؟

گر چه تعريف واحدى از دين نمى‏توان ارائه نمود و انديشه‏هاى خلاق بشرى پا به پاى اديان الهى همواره مترصد فرصتى براى ارائه يك دين بوده‏اند و به نوعى خواسته‏اند ارتباط بين زمين و آسمان محفوظ بماند و تكرار كسالت آور چرخه‏هاى طبيعى به فضاى مرموز غيب پيوند و اتصال داشته باشد، ولى به هر حال، شايد بتوان همه آن‏ها را در اين معنا مشترك دانست كه همه دين را پاسخى به نيازهاى بشر مى‏دانند. آن گاه تعريف و تقسيم اين نيازهاست كه گستره دين را مشخص مى‏سازد.

صرف نظر از اديان باطن گرا كه بر اساس پيش داورى‏هاى خود راجع به نيازهاى آدمى فقط سلوك باطنى را پيشنهاد مى‏كنند، بقيه اديان به گونه‏اى صاحب شريعت و احكام ظاهرى‏اند.

دين مبين اسلام كه زبان مفاهمه مشترك همه ماست، از نظر قرآن كريم، حقيقتى وحدانى است و تمام عناصر آن به دنبال دعوت به توحيد و تسليم و عبوديت در قبال اين حقيقت يگانه است «إنّ الدّين عنداللَّه الاسلام»؛ زيرا محور تمام احتياجات بشر، نياز به پرستش خدايى است، با تمام اسماى حسنى‏ و اين نياز در نگاه انسان دين دار بر تمام خواسته‏ها سايه افكنده است و با پاسخ‏هاى متنوع به ارضاى آن نيازها مى‏تواند آهنگ تقرب سر دهد، «و مَنْ أحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَة».(3)

اين نياز كه مقتضاى فطرت است، مى‏تواند سكان دار تمام احتياجات غريزى گردد و از مسيرى راهبردى خود، انسان را از حكومت مستبدانه غرايز خارج و او را داراى يك شخصيت اخلاقى نمايد.

بر اساس آن چه گذشت، زن و مرد در اين نيازها مشترك‏اند و به يك اندازه به دين كه پاسخى به اين نيازهاست، محتاج مى‏باشند.

به هم پيوستگى نيازهاى بشر

آن چه از دلايل عقلانى و تجارب بشر به دست مى‏آيد، اين است كه آدمى داراى وجودى است در تمام ابعاد به هم تنيده و اندامى است كه تمام زواياى آن به هم مربوط است؛ حتى تعبير ارتباط نمى‏تواند در مقام بيان اين به هم پيوستگى تعبير رسايى باشد. موفقيت پزشكان و داروسازان در درمان بيمارى‏هاى جسمانى، به شدت محتاج دستاوردهاى علم فيزيولوژى بدن انسان است. اصرار آنان بر ارائه دارويى كه عوارض جانبى نداشته و به جز درمان عضو بيمار، اعضاى ديگر را نيازارد، خود شاهدى است محكم بر اين به هم پيوستگى. در درمان بيمارى‏هاى روحى نيز گذشته فرد كاويده مى‏گردد و غصه‏ها و بيمارى‏هاى نهفته در لايه‏هاى زمان مكشوف مى‏گردد؛ چنان كه اگر هراس او از آينده نيز گاهى به بيمارى اش دامن مى‏زند، مورد جست وجو قرار مى‏گيرد.(4)

بر آورده كردن يك يا چند نياز، دقيقاً مانند تغذيه يك عضو از اندام همگون است، به حدى كه آن را از هماهنگى با ساير اعضا خارج نمايد. بر اين اساس، هر آيينى كه مى‏خواهد به اين نيازها پاسخ دهد، بايد همه را با هم و در كنار هم ببيند. آن چه قضيه را حساس‏تر مى‏كند، پيچيدگى نيازهاى روحى و استتار و ارتباط غير قابل انكار آن‏ها با خواسته‏ها و اميال طبيعى و احتياجاتى است كه نه مقتضاى فرديت كه مقتضاى روح جمعى انسان هاست.

مدنيت كه تفسير روشنى از هراس آدمى از تنهايى است و او را به متن اجتماع مى‏كشاند، خود مولّد دسته‏اى از خواسته‏ها و حقوق است كه اين خود بر صعوبت كار مى‏افزايد؛ چرا كه برنامه ريزى براى يك فرد به مراتب آسان‏تر از برنامه ريزى براى جمعى است كه هر كدام بهره وافرى از اختيار، اراده، اطاعت و سرپيچى داشته و وارث ويژگى‏هاى منحصر به فرد خودند.

ديدن تمام اين‏ها با هم، در كنار هم و به ضميمه آينده نگرى، لازمه سيراب نمودن عطش كمال گراى آدمى و روح دور انديش اوست كه البته گاهى از اين واقعيات مى‏رمد و خود را در تنگناى سود و لذت عاجل قرار مى‏دهد. ما دين را با نظام متعالى آن، بهترين پاسخ مى‏دانيم.

دين نظام‏مند پاسخ نيازهاى درهم تنيده‏

به رغم بعضى ديدگاه‏هاى انديشه سازان نوظهور، ما دين را يك نظام مى‏بينيم. آنان قائل به بهم پيوستگى جاودانه بين طريقت و شريعت دين اسلام نيستند و عنصر ثابت را در اين جهت به تمام معنا باطل مى‏دانند و معتقدند، دين مدعى هيچ راهكار ثابتى براى اظهار بندگى نيست و اين فقها و كارشناسان دينى هستند كه دين صامت را به گويش وا مى‏دارند، لذا هر دم مى‏توان قرائتى جديد از شريعت داشت.

ما به آن دليل كه دين را پاسخى به نيازهاى بشر مى‏دانيم، بايد بحث را بر نيازها متمركز سازيم. ما معتقديم كه اين نيازها، در عين ثبات، به گونه‏اى با عناصر ديگر عجين شده‏اند؛ يعنى در عين آن كه نيازهاى انسان عصر تجدد در جوهره اصلى خود همان نيازهاى نخستين است، ولى چهره عوض كرده، متنوع شده و هر نياز داراى زير مجموعه‏اى گسترده گرديده است و آدمى در جواب هر نياز، خواسته‏هاى ديگرى براى خود مى‏تراشد و مستمر بر زحمت خود مى‏افزايد. به عنوان مثال، گرسنگى اعلام يك نياز است كه به حس‏هاى مختلف از جمله ديدن، شنيدن، بوييدن و چشيدن مرتبط است و هر كدام به نوبه خود مى‏توانند تنوعى در نحوه ارضاى آن نياز ايجاد نمايند، حال اگر اين معنا را به قدرت تكنيكى بشر علاوه نماييم، تصور حاصل آن آدمى را به حيرت وا خواهد داشت.

دين گر چه در عرصه چگونگى اين روش‏ها همواره به طور مستقيم دخالت نمى‏كند، ولى با تأسيس روش هايى چند و امضاى روش‏هاى ديگر و با ضميمه اصول كلى براى الگوى مصرف، در اين تنوع دخالت مى‏كند و اين يعنى اتصال عنصر ثبات و تغيير در دين.

در مورد مسائل زنان نيز، زن موجودى است با نيازهاى متعدد كه هر كدام در يك ارگانيزم انتظام يافته و با يكديگر در ارتباطند. نيازهاى عقلانى، وى را به جست و جوى حقيقت وادار مى‏كند و زبان نطق و استدلالى وى را مى‏گشايد. در كنار آن، خواسته‏هاى ساده و فطرى و اميال غريزى، او را به يك زندگى متعارف و معمول دعوت مى‏كند. نيز عطش‏هاى عاطفى و صلابت سوزش، از او شخصيتى ساخته است كه در عين آن كه مى‏تواند محور كانون مودّت و رحمت باشد، طفلى را پرورش دهد و با تدبير مادرانه‏اش از آن شاخه نازك، درخت تنومند و سايه گسترى بسازد كه گاهى خلقى در خنكاى سايه‏اش بيارامند. چشم پوشى از هر دسته از نيازهاى فوق، به معناى منها نمودن بخشى از آن هويت است. به نظر مى‏رسد، دين در آيات مختلفى به دنبال توصيف اين هويت انسانى است؛ مانند: «مَنْ عَمِلَ صالحاً مِنْ ذَكَرٍ او اُنثى‏ وَ هُوِ مُؤمنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَياةً طَيِّبةً»(5)، «إنّى لا اُضيعُ عَمِلَ عامِلٍ مِنْكُم مِن ذَكرٍ أو اُنثى‏»(6)، «لَقَدْ خَلَقْنا الاِنْسانَ فى أحسنِ تَقويمٍ».(7)

دين با نگاهى عميق به هدف كه همان جوهره ملكوتى عبوديت است، اين نيازها را در كنار هم چيده و گاهى پاسخ گويى به يكى را فربه ساخته و از صعوبت جواب به ديگرى كاسته است؛ به طور مثال، اگر در يك قضاوت منصفانه و در مقام توصيف به اين نيازها بنگريم، به طور حتم خواهيم ديد كه نيازهاى عاطفى درونى بسيار فعال عمل مى‏كند و زن دوست مى‏دارد كه عقلانيت وى نيز در گستره‏اى پر عاطفه تأمين و جارى گردد و كسى در مقام اغناى علمى با او درشتى نكند و سخنى به خشونت بر لب نياورد و نيازهاى زندگى طبيعى او را در لفافى از احترام و نكو رفتارى تقديمش سازد. آيا مى‏توان از اين واقعيت صرف نظر نمود؟

آيا مى‏توان باور كرد كه اين زن مى‏تواند عتاب بشنود و نشكند؟ مى‏توان با او به سان رفتار كار فرما و كارگرش گفت و گو نمود؟

روشن است كه اين‏ها همه در ذائقه او شيرين نمى‏آيد كه به راستى رحمت و عطوفت حق را در صحنه گيتى باز مى‏تاباند.

حال، دين اين همه را ديده و همين با هم ديدن، مقتضى اولويت بندى در پاسخ گويى به نيازها و مقدم و مؤخر ساختن است.

لذا در نظام ارزشى چه آن گاه كه تازه مولودى است و چه آن گاه كه دخترى بالغ است و چه آن هنگام كه بانوى يك خانه است، تحت حمايت اخلاق حسنه و موازين آن است و معاشرت بر مدار معروف، روح او را حفظ و صيانت مى‏كند. چنان كه در نظام حقوقى و تكليفى نيز، تمام تلاش دين بر اعطاى حقوق بيشتر و كمتر او را به تكاليف شكننده الزام مى‏كند.

اگر همواره مردى در كنار اوست، براى حمايت بيشتر است تا اين موجود لطيف، در سايه بازوان توانمند پدر يا قيام خردورزانه همسر، از غوغاى بعضى تكاليف اجتماعى ترجيحاً دور و مصون بماند.

به راستى وقتى مى‏توان به حاصل جمع حق و تكليف براى يك زن اين گونه نگريست، چرا بايد آن را به بدترين شكل ممكن تفسير نماييم؟!

البته سخنان فوق به اين معنا نيست كه اشغال عرصه عمومى اجتماع توسط مردان و تسلط آن‏ها بر بعضى مجارى كمالات (نه فقط قدرت و ثروت) موجب آن شده كه امكانات بالقوه و بالفعل توسعه علمى، اجتماعى، سياسى و اقتصادى عادلانه بين زنان و مردان تقسيم نگردد، بلكه ادعاى ما اين است كه نمى‏توان مشكلات جارى را تنها بر عهده اين وجه از بين ده‏ها وجه محتمل ديگر نهاد. گذشته از آن، توجه به تمام كاركردهاى دين در محور مسائل زنان، موجب توسعه به تمام معنا مى‏شود كه مهم‏ترين عنصر آن را توسعه اخلاق و عبوديت مى‏دانيم.(8)

خلاصه كلام اين كه در سايه ارائه يك طرح نظام‏مند قابل وصول است و به عبارت ديگر، برخورد انتزاعى و جزئى نگرى خطر بزرگى در ارائه راهكار است. رسالت اين تحقيق آن است كه ثابت كند، مى‏توان از ادغام كردن پژوهش‏هاى دينى، عقلانى و تجربى در يكديگر به اين نظام دست يافت.

از اين رو، يكى از اصول اين نوشتار، تبيين هر چه بيشتر مفهوم نظام است. نظام مندى دين مرادف همان واژه ايدئولوژيك بودن دين است كه داراى تطورات زيادى بوده است. آخرين مصطلح آن را مى‏توان مرادف نظام مندى دانست.

نظام مندى يا اتدلوژى مجموعه معارفى به هم پيوسته است كه جدا كردن بخشى از آن، هر چند محدود، مانع از انتقال پيام اصلى آن مجموعه است و گاهى اين چنين تعريف مى‏شود.

«نياز به يك مكتب و ايدئولوژى... يعنى نياز به يك تئورى كلى، يك طرح جامع و هماهنگ و منسجم كه هدف اصلى كمال انسان و تأمين سعادت همگانى است و در آن خطوط اصلى و روش‏ها، بايدها و نبايدها، خوب‏ها و بدها، هدف‏ها و وسيله‏ها، نيازها و دردها و درمان‏ها، مسؤوليت‏ها و تكليف‏ها مشخص شده باشد و منبع الهام تكليف‏ها و مسؤوليت‏ها براى همه افراد بوده باشد... .»(9)

بر اساس تعريف فوق، نظام يا ايدئولوژى، شامل معارف توصيفى، توزينى و تكليفى بوده و سه ويژگى اساسى را براى آن مى‏توان شناسايى كرد.

1- تكثر و پيوند متقابل بين اجزا (همبستگى)؛

2- هماهنگى اجزا؛

3- هدف مندى و دارا بودن غايت مشترك؛

وجود هدف واحد از ايدئولوژى ركن ركينى است كه بين عناصر، پيوستگى و هماهنگى ايجاد مى‏نمايد. خاصيت نظام مندى اين است كه علاوه بر حركت به سوى هدف مشترك، متكى به عقلانيت و جهان‏بينى خاصى است و در عين حال، با روند رو به تكامل زندگى انسانى (شرايط زمانى و مكانى) به گونه‏اى خاص مرتبط است.

اين گونه خاص از تأثير و تأثر بين نظام و شرايط زمانى و مكانى، به جهت اتكاى ايدئولوژى بر جهان بينىِ وحيانى، از پيش معلوم بوده و در مكنون علم الهى، قوانين ثابت و نواميس لا يتغيرى (10) با ظرفيت بالايى از شمول پذيرى و كليت، پيش بينى شده است كه همواره و در هر عصرى شخص ديندار مى‏تواند با اتخاذ موضعى دينى، زندگى كند و اين همان خصوصيتى است كه باعث مى‏شود ايدئولوژى طراوت و تازگى خود را حفظ نمايد و اين‏ها همه به كمك اجتهادى پويا در معارف دينى، قابل وصول است.(11)

اين نظام مندى، ذاتى دين است، نه عرضى كه بتوان در هر برهه‏اى نظام خاصى را در گستره انديشه دينى و در ابعاد مختلف اعتقادى، اخلاقى و تكليفى آن ارائه نمود.

بعضى دين را فربه‏تر از ايدئولوژى مى‏دانند و نظام‏مند كردن دين را عرضى موجب شكنندگى پيكر آن مى‏شمرند.(12) در واقع در نگاه اينان، دين ايدئولوژيك به سان بيمارى است كه مبتلا به تصلب شرايين است كه بسا با هر ضربه‏اى تمام شاهرگ هايش در هم مى‏شكند.(13)

در اين منظر، براى آن كه «انسان دين ورز» را بتوان در عصر توسعه حفظ كرد، بايد از ارائه نظام ثابت براى دين سخت پرهيز نمود.

به نظر مى‏رسد، با برنامه‏هاى فكرى و عملى بشر نمى‏توان از نگاه ايدئولوژيك دست شست و مخالفان ايدئولوژى فقط ممكن است از يك ايدئولوژى گروهى به سراغ ايدئولوژى گروهى ديگر روند و يا از ايدئولوژى انسانى دينى كه مخاطب آن تمام انسان‏ها هستند، به دام ايدئولوژى‏هاى گروهى افتند.

در واقع، به نظر پيروان «تز پايان عصر ايدئولوژى‏ها»، ايدئولوژى ديگر نقشى ندارد و مدت هاست كه دوران آن سپرى شده است، اما مى‏توان گفت كه اين تز خود يك ايدئولوژى است؛ زيرا در خدمت منافع معينى قرار دارد.

لذا در شرايطى كه ساحت‏هاى مختلف زندگى مدرن بر اساس فردگرايى پى‏ريزى شده‏اند و هر چه بيشتر وحدت جامعه‏هاى انسانى را مورد هدف قرار داده‏اند، داشتن ايدئولوژى ضرورت بيشترى مى‏يابد.

آن چه بشر امروز - و به طريق اولى بشر فردا - را وحدت و جهت مى‏بخشد و آرمان مشترك مى‏دهد و ملاك خير و شر و بايد و نبايد برايش مى‏گردد، يك فلسفه زندگى، انتخابى آگاهانه آرمان خير، مجهز به منطق و به عبارت ديگر، يك ايدئولوژى جامع و كامل است.

به نظر ما، علت ناكامى‏هاى حكومت‏هاى دينى، نه دينى شدن حكومت‏ها، بلكه عدم ارائه نظام مندى ذاتى دين و تزريق اين نظام به تمام شريان‏هاى زندگى فردى و جمعى است. دين يعنى تمام آن معارفى كه به آدمى شناخت مى‏دهد و نظامى كه بر اساس آن، جهان بينى در زندگى به اعمال انسان جهت مى‏دهد و اهدافى را تعيين مى‏كند كه بتواند بر اساس عناصر نظام‏مند، انگيزه حركت را به آدمى عطا كند. در ادامه بحث، نظام مندى دين را با نگاهى عميق به مباحث زنان و با گرايش به حل مسائل آنان، دنبال مى‏كنيم.

ادامه دارد...

پى‏نوشت‏ها:

1) محدوديت‏هاى بى‏شمار مادى منحصراً براى آدمى در بدو راه است و براى موجودى به نام جن، چنين محدوديتى وجود ندارد.

2) ذكر اين مطالب براى تبيين ديدگاه بلند دين در مورد انسان است.

3) بقره/ آيه 138.

4) لذا در برنامه نظام‏مند، دستورالعمل‏هاى روحى در قرآن ديده مى‏شود كه نقش ايمان و تقوا در زدودن خوف از آينده و غصه از گذشته، بى بديل شمرده مى‏شود: «لا خوف عليهم و لا هم يحزنون».

5) نحل/ آيه 97.

6) آل عمران/ آيه 195.

7) تين/ آيه 4.

8) جهت اطلاع بيشتر ر.ك: محمد حسين طباطبايى، الميزان، ذيل آيه شريفه 32 سوره نساء: «للرجال نصيب مما اكتسبوا و للنسا نصيب مما اكتسبن» و آيه 228 سوره بقره: «للرجال عليهن درجة»

9) مقدمه‏اى بر جهان بينى توحيدى مكتب و ايدئولوژى، ص 45.

10) مانند آن كه زندگى بشر بايد بر اساس عدالت باشد، نه تبعيض و حقوق انسان‏ها نبايد بر اساس نژادها متفاوت باشد.

11) جهت مطالعه بيشتر ر.ك: مرتضى مطهرى، مقدمه بر جهان بينى توحيدى و همو، اسلام و مقتضيات زمان، ص 9-112.

12) عبدالكريم سروش، فربه‏تر از ايدئولوژى، مقاله «ايدئولوژى چيست و فربه‏تر از ايدئولوژى».

13) جهت اطلاع بيشتر ر.ك: ملكُم هميلتون، جامعه‏شناسى دين، فصل ششم و ژان پل ويلم، جامعه‏شناسى اديان، فصل دوم و سوم.